

بررسی درون‌مایه «عشق» در اشعار شمس لنگرودی

دکتر رسول چهرقانی

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

پریسا ظفری

دانشجو - دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

چکیده

عشق ودیعه‌ای است که خدا به امانت به انسان بخشیده و سرچشمه فیوضات الهی است. درون‌مایه غالب بسیاری از آثار ادب فارسی، عشق است و البته نحوه پرداختن به آن، در دوره‌های مختلف، تحت تأثیر شرایط جامعه دگرگون می‌شود. مقاله حاضر به بررسی عشق در اشعار شمس لنگرودی پرداخته است. شمس شاعری است متعهد، که حوادث جامعه او را متأثر می‌کند. این حس تعهد به اجتماع باعث شده که دو دوره متفاوت در مضامین شعری او خلق شود. برداشت دوگانه شمس از مقوله عشق، در دو دوره متفاوت زندگی، سبب سرایش اشعار متفاوتی در این زمینه شده است. تلاش نگارنده بر آن است که به بررسی عشق در اشعار او پردازد و دو جلوه متفاوت از این مضمون را بیان نماید. واژگان کلیدی: شمس لنگرودی، شعر معاصر، عشق

۱- مقدمه

محمدتقی جواهری گیلانی معروف به محمد شمس لنگرودی زاده ۲۶ آبان ۱۳۲۹ در لنگرود شاعر، پژوهشگر و مورخ ادبی معاصر ایرانی و از اعضای کانون نویسندگان ایران است. شمس لنگرودی از جمله شعرای معاصر است که با سرایش اشعار لطیف و زیبا، توانسته است جایگاه والایی در میان مخاطبان به دست آورد. اشعار شمس لنگرودی در قالب شعر سپید سروده شده است. در این سبک عموماً وزن عروضی رعایت نشده ولی آهنگ و موسیقی نمود دارد. «شعر سپید که هر چند آهنگین است اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه‌ها هم در آن مشخص نیست.» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۳۴۶) عاشقانه‌های عصر ما بر خلاف عاشقانه‌های کلاسیک، غیر قابل پیش‌بینی هستند در شعر امروز اما در برخی موارد ماجرا تغییر کرده و رویکرد شاعر به عشق دستخوش تغییراتی بنیادین شده است.

در اشعار شمس به وضوح به چنین تصاویری دست می‌یابیم او تا قبل از پنجاه سالگی نوع نگرشش به عشق سرشار از عصیانگری و نارضایتی است و بعد از کسب تجربیات مختلف و شعر او رنگ تغزل محض می‌گیرد. مقطعی که تأثیر عمیق بر اندیشه‌های شمس لنگرودی گذاشت، یک سالی بود که در زندان سپری شد. شمس خود می‌گوید: «زندان باعث شد بفهمم که من قرار بود جهان را عوض کنم، اما این جهان است که مرا عوض می‌کند.» (مصاحبه) پذیرش اتفاقات برایش آسان‌تر می‌شود و دیدگاهش نسبت به این مفهوم تغییر می‌کند. شعر او ابتدا انعکاسی از اندیشه‌های اوست که در ابتدا صبغه سیاسی - اجتماعی دارد به مرور اجتماعی - فلسفی و در آخر رنگ تغزل به خود می‌گیرد. این مقاله شامل دو بخش قبل از تحوّل و بعد از تحوّل شاعر است. گاهی بازتاب‌های مختلف زندگی شاعر، باورها، و انتظارات او باعث تحوّل در اشعارش می‌شود که با خواندن مجموعه اشعار به وضوح می‌توان به این تحوّل پی برد و آن را لمس کرد. شمس لنگرودی از جمله شعرایی است که تحوّل در اشعارش به روشنی دیده می‌شود.

موارد اختلاف در اشعار دو دوره به قرار زیر است:

۱) تغییر نگرش شاعر نسبت به مفاهیمی که در شعر به آن‌ها پرداخته است، اولین و مهمترین موردی است که به وضوح مشاهده می‌شود. دیدگاه شاعر نسبت به «عشق» در دو دوره با هم متفاوت است. در دوره‌ی نخست شاعرانگی‌های شمس، این مفهوم با لحنی سرشار از اعتراض و بدبینی بیان می‌شود ولی در دوره‌ی دوم با لحنی حاکی از رضایت، خرسندی در شعرها نمایان می‌شود.

۲) انتخاب لغات در دو دوره برای مفهوم عشق، یکی دیگر از موضوعات مهم این بحث است. در دوره اول شاهد بهره‌گیری شاعر از لغاتی همچون: «شکنجه»، «رنجابه»، «دشنام»، «لجن»، «بدنامی» و از این دست هستیم. اما بعد از تغییر دیدگاه شاعر، جای این لغات را ترکیبات لطیف و پر احساس مثل «بخاری هیزمی»، «خوابی در بیداری»، «قاره بی پایان» می‌گیرد.

۳) روحیه شاعر در دوره اول تحت تأثیر شورش درونی سرشار از عصیانگری است. در حالی که در دوره دوم شاعر به آرامش نسبی رسیده است.

بدین ترتیب مقاله حاضر در دو بخش دوره اول، قبل از تحول شاعر و دوره دوم، پس از تحول شاعر تنظیم و ارائه شده است.

۲- بیان مسأله

تاریخ ادبیات ایران در دوره معاصر، همواره شاهد ظهور شعرا و نویسندگان بسیاری بوده که در گذر زمان به آوازه‌های جهانی دست یافته‌اند. در این میان آنچه بیش از هر چیز به چشم می‌خورد حضور پرنسپ شاعر در این عرصه است. شمس لنگرودی یکی از شعرای معاصر است که با وجود دست یافتن به اقبال عمومی، کمتر اشعارش مورد مطالعه و پژوهش قرار گرفته است. برداشت‌های شمس لنگرودی از درون‌مایه‌های شعری‌اش در دو دوره متفاوت زندگی، باعث ایجاد تفاوت‌های چشمگیر در تصاویر شعری او شده است. عشق در اشعار شمس لنگرودی دارای دو تصویر متفاوت و دگرگون است.

لذا بررسی اشعار او مسأله‌ای است که می‌بایست به آن پرداخته شود. در این پژوهش نگارنده بر آن است که به اندیشه‌ها و درون‌مایه اشعار شمس پیرامون موضوع عشق بپردازد و آن را با مورد مطالعه قرار دهد.

۳- بررسی عشق در شعر شمس لنگرودی

۳-۱- دوره اول «قبل از تحول شاعر»

ادبیات فارسی سرشار از سروده‌های غنایی هست. گویا شاعری نیست که در این زمینه طبع‌آزمایی نکرده باشد. درون‌مایه‌ای که ادبیات بدون آن خالی از شور و احساس می‌شود. «شعر فارسی هیچ‌گاه از حضور عشق خالی نبوده و لاجرم نخواهد بود و در شعر معاصر نیز عشق هم چنان حضور خود را حفظ کرده است؛ البته شاعران معاصر در پرداختن به آن، راه تازه‌ای یافته‌اند و عشقی ارائه داده‌اند که نه جسمانی و زمینی صرف است نه عرفانی صرف، بلکه زاییده تعامل انسان و اجتماع و فرهنگ معاصر است.» (جوکار، شهبازی، ۱۳۸۹، ص ۶۷)

همان‌گونه که گفته شد در دوره‌ی قبل از تحول، شاعر به همه چیز می‌تازد. این عصیانگری شاعر ناشی از اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر خویش است. جو آشفته‌ی ایران قبل از انقلاب سپس انقلاب و بعد از آن جنگ تحمیلی ذهن شاعر را مغشوش ساخته و بدین ترتیب شورش درونی او هنگام بیان احساساتش در انتخاب واژگان به منصفه ظهور می‌رسد. او در تعریف عشق به مذمت آن می‌پردازد اما از عاشق و معشوق به زیبایی و تقدس یاد می‌کند و معتقد است

که: «تمام اشعار از یک منطقی واحد تبعیت نمی‌کند بلکه شعر حالات مختلف شاعر را نمایان می‌کند. بنابراین در همین دوره شاهد جلوه‌هایی از تقدیس عشق نیز هستیم». (مصاحبه)

۳-۱-۱- تصویر تلخ عشق

«شهری که هر شاعر در مجموعه آثار خویش می‌سازد، حاصل معماری اوست و در برخورد خودش با تاریخ (گذشته و معاصر) و با جوانب گوناگون حیات.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۴۴)

شمس لنگرودی معمار اشعاری است که پیوند ناگستنی با جامعه، عشق، طبیعت و زمان دارد. او شهری می‌سازد و در آن زوایای مختلف و پنهان عشق را که به دست فراموشی سپرده شده‌اند، دوباره برای خواننده یادآوری می‌کند. گویا شاعر رنج عشق را بیش از شادی آن می‌داند که می‌گوید: «عشق دشنام و بدنامی بیش نیست.» و انسان راپالوده نمی‌کند بلکه او را آلوده می‌سازد:

گفتم

سخن به یاوه سراییدم

چرا که عشق

دشنامی بیش نبود. (همان: ۹۳)

با عشق

پارسایی تن را آلودیم. (همان: ۴۰)

گفته می‌شود که درون‌مایه شعر، نشانگر جهت‌گیری فکری و روحی آفریننده اثر است. (روزبه، ۱۳۸۱: ۳۲) بر این اساس شمس صریح عنوان می‌کند که عشق به معشوق مایه‌ی رنج و تألم و باعث کاستن روح انسان است این صراحت سخن زاویه دید شاعر را نسبت به عشق به وضوح مشخص می‌نماید. انتخاب واژه‌ای چون «رنجابه» نشان دهنده همان نگاه عصیانگری است:

رنجابه‌ای

که مایه‌اش همه از عشق توست

جان مرا می‌کاهد

رودخانه‌ای ست

که ما را با خود خواهد برد. (همان: ۱۰۳)

شمس از تشبیهات تکراری خسته است و از آن‌ها دوری می‌کند تا خودش به شباهت جدیدی دست یابد. او «خنجر عشق» را خاصیت عشق نمی‌داند بلکه آن را بیهودگی عشق می‌بیند:

عشق نیست

انگاری بیهوده است

اگر چونان

خنجری

آرام

بر قلب می‌نشیند. (همان: ۸۷)

شاعر حتی با سروده‌های طنز عشق را به سخره می‌گیرد. او عشق را حاصل نادانی و ناآگاهی می‌داند که سبب می‌شود انسان به لجن کشانده شود. البته این نگرش، در شعر اغلب شعرا دیده می‌شود. آن‌ها معتقد هستند که ننگ و آلودگی عشق‌های زمینی همواره گریبان‌گیر انسان می‌شود و او را ناپاک می‌سازد. شمس لنگرودی نیز با این اعتقاد عشق را مایه ی پلشتی و ناپاکی معرفی می‌کند:

عشقم اگر بزرگ و شگرف است
همه

از سر نادانی‌ست

می‌دانی

زیبایی تو عقابی است

که مرا به لجن می‌کشد. (لنگرودی، ۱۳۹۰: ۶۶)

گاه شکنجه عشق و فریب آن زاویه جدیدی بر شاعر می‌گشاید که تمام سپیدی‌ها را مبدل به سیاهی می‌کند و به واسطه امید بیمار شاعر را در دام نیرنگ و فسون عشق گرفتار می‌کند. در این هنگامه است که شاعر مشکلات را بیش از شادکامی‌ها ببیند در نتیجه از عشق بیزار می‌شود:

عشق تو

شکنجه‌ام می‌کند

چون بر درگاه جلوه می‌کنی

می‌بینم آسمانی که از آن من است

چیزی نیست

جز سیاهی شباهنگامی

که برپوش امیدی بیمار

سپیدش می‌نمایاند. (همان: ۴۱)

شمس به تقابل عشق و نفرت معتقد است. کسی که نفرت را شناسد بی‌گمان عشق را هم نمی‌شناسد:

آن کس که نفرت را نمی‌شناسد

دیر عاشق می‌شود. (همان: ۴۰)

زرقانی معتقد است انقلاب ادبی نیما دارای جنبه‌های مختلفی بود از جمله تحول در فرم بیرونی شعر و تحول در فرم درونی یا صورت ذهنی و همچنین تغییر شیوه معنایپردازی (زرقانی: ۱۹۸-۲۱۰) مواردی که در شعر شمس لنگرودی کاملاً محسوس است و در معنایپردازی او به چشم می‌خورد.

۳-۱-۲- چستی عشق

گاه او معتقد است چون عشق را نمی‌شناسیم از آن دوری می‌کنیم. اگر عشق را می‌شناختیم نیازی به این دوری نبود و خودمان را در معرض آن قرار می‌دادیم.

عشق کلاهی است

که بر سر می‌گذاریم

بی‌آن‌که

رگباری
آزارمان دهد
عشق جاده‌ای است
که درمی‌نوردیم
بی‌آن‌که ایمان‌مان
با کعبه‌ای دور رفته باشد
چرا که رگبار را نمی‌شناسیم
و راه را نمی‌شناسیم
و عشق را نمی‌شناسیم. (لنگرودی، ۱۳۹۰: ۶۷)

در برخی از تعاریف، شاهد ارتباط دو سویه اندیشه شاعر و تعارضات درونی او هستیم. مثلاً هنگامی که شاعر اعتراف می‌کند که بدون عشق نمی‌توان زیست و با آن هم نمی‌توان زندگی کرد:

عشق چیزی نیست
که بتوان
با آن زندگی کرد
و زندگی چیزی نیست
که بتوان
بی‌عشق گذراند. (همان؛ ۳۴)

شاعر عشق را عاملی می‌بیند که عزت او را از دستش می‌گیرد و او را در میان اقران، خوار و رسوای عالم می‌سازد و البته این مفهوم در ادبیات همواره تکرار می‌شود:

آی عشق
از سر نیاز ما را به هر درگاهی برکشاندی
چونان آواز نخستین پرنده‌ای
که بر هر آستانه برآید
از سر بی‌تجربتی
و به هر گل نیم‌سوخته بال‌گشاید. (همان؛ ۶۰)

۳-۱-۳- زیبایی عشق

در کنار این همه تیرگی و سیاهی که شاعر آن را بیان می‌کند زاویه دید دیگری نمایان می‌شود. این همان زمانی است که شاعر عشق را، عشقی پاک و بی‌آلایش، «عشق به ایده‌آل یا مردم و یا آینده بهتر» فرض می‌کند که به طرز فکر و احساس عرفانی نزدیک می‌شود. (لنگرودی، ۱۳۷۱: ۱۰۱) در این گونه ابیات دید مثبت شاعر به عشق نمود می‌یابد. «عدم تبعیت از منطق واحد» یکی از اصول شاعری شمس بود، که پیش از این مطرح شد (مصاحبه):
و عشق، خواب مقدس است. (لنگرودی، ۱۳۹۰: ۵۵)

رویین‌تی از عشق، انسان را از جلوه‌های فریبنده دنیا رها می‌سازد و پوششی می‌شود که عاشق را از غیر معشوق می‌رهاند:

هیاهوگر

از عشق

تن جامه‌ای ساختم

رویینه. (همان: ۷۲)

او همچون بسیاری از انسان‌ها معتقد است که دوست داشتن فراتر از عشق است و دلی که دچار علاقه شده باشد مقامش والاتر از عاشق است:

از عشق فراتر

نامی نه

مگر آسیبی که بی سببی قلبم را

می‌فشرد

در جلیقه دوست داشتن. (همان: ۹۱)

۳-۲- دوره دوم «پس از تحوّل شاعر»

با توجه به این که گفته می‌شود تأویل‌هایی که با ندیده گرفتن تعمدی افق ذهنی مؤلف و تکیه افراطی بر افق مفسّر انجام می‌شود، اغلب مصنوعی و تحمیلی خواهند بود. گاه نیز کندوکاو در نیت مؤلف، یگانه دریچه‌ای است که می‌توان از آن‌جا به متن نگریست. (جعفری و پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۴۴) شمس لنگرودی عشق را از نگاه‌ها و در شرایط مختلف بررسی و تجربه می‌کند. برای او، عشق صرفاً احساس تملک و رسیدن به کسی که دوست می‌دارد نیست، بلکه نبودن معشوق، زمان‌های رفته و زمان‌های نیامده، اعتراف به دوست داشتن، رنج کشیدن و... نمونه‌هایی قابل بررسی و کنکاش در اشعار اوست. اولین نکته که باید ذکر شود این است که حجم زیادی از اشعار دوره دوم تغزلی است.

در دهه شصت که شاعر به سرایش مشغول می‌شود به قول خودش بر این باور است که جهان را دگرگون کند. به همین امر روحیه عصیان‌گری و نارضایتی در اشعار او دیده می‌شود. تا این که شاعر با خود به توافق می‌رسد که نمی‌تواند جهان را دگرگون کند در نتیجه در تأملات خود فرو می‌رود. این تأملات در سرایش اشعارش نمود پیدا می‌کند و اغلب آثار دهه هفتاد او متأثر از این کلنجارها می‌شود. در نهایت در دهه هشتاد با سرایش «پنجاه‌وسه ترانه عاشقانه» با تثبیت ذهنی و رسیدن به باورهای جدید، اشعارش رنگ و بوی دیگری می‌گیرد در این زمان است که بقول گزارش‌گران در مرداب جهان نیلوفر می‌بیند.

۳-۲-۱- لطافت عشق

گاه تصویرسازی شمس با تقابل واژگان همراه است مثل: «سراب و غرق شدن»، «خواب و بیداری» و در این تضاد واژگان، مفهوم عشق به اوج خود می‌رسد.

«چنین تصاویری از بن‌مایه آرمانی هر شاعر و از دنیای ناخودآگاه او برمی‌خیزد. او می‌تواند عمل و تصویر آرمانی خود را در فضایی کاملاً نامأنوس، خارج از چهارچوب عقلانی، بر مبنای زیبایی‌های تشنچ‌آور مطرح شده در سورئالیسم بر خواننده عرضه کند.» (دلبری و مهری، ۱۳۹۴: ۸۴)

عشق

صحرائی سراب است

در پیاله نازکی

و شگفتا

غرق می‌کند. (لنگرودی، ۱۳۹۳: ۴۴۴)

بسیاری از منتقدان معتقدند که شمس در مصرع آخر هر پاره انسان را غافل‌گیر می‌کند. خوابی در بیداری تصویر پارادوکسی است که شمس برای برجسته‌سازی شعرش از آن بهره می‌گیرد. خوابی در بیداری اشاره به زیبایی باورنکردنی عشق دارد:

عشق، خوابی است

که در بیداری می‌کشیم. (همان: ۴۴۷)

شمس دیگر عاشق شده و معتقد است که عشق، گرمی‌بخش وجود یخ‌زده انسان است. منظور از «اتاق»، «تن» انسان است که شمس با تشبیه عناصر سازنده آن به یخ اشاره به سرد و بی‌روح بودن آن دارد:

عشق

بخاری هیزمی در اتاقی است

که چهار دیوارش از یخ است. (لنگرودی، ۱۳۹۰: ۷۸۵)

پارادوکس از ویژگی‌های پست‌مدرنیست است که گاه در شعر شمس دیده می‌شود. او فقط خنکای عشق را مرهمی می‌داند بر دردهای انسان امروزی، خنکایی که حاصل آتش عشق است و در حین سوختن انسان را به آرامشی مطبوع می‌رساند:

جز عشق

سایه‌ای نیست خنکات کند

سایه آتشی

که به سوختن خانهات مشغول است. (لنگرودی، ۱۳۹۳: ۵۸۵)

۳-۲-۲- زندگی بدون عشق

مهرداد فلاح در مقاله‌ای با عنوان «جای دوربین‌ها عوض شده است» به بررسی تحولات شعر فارسی، دو دهه اخیر می‌پردازد. در این بررسی که تنها به شعر نو پرداخته شده است، چهار نسل شعرنو ایران از حیث میزان تأثیر پذیری یا رویگردانی از نیما طبقه‌بندی و تحلیل می‌شوند. شمس لنگرودی در بین شعرای نسل چهارم دیده می‌شود که الگوی ذهنی تازه‌ای ارائه می‌کنند ولی هنوز پیوندهای خود را با نسل‌های پیش تا حدودی حفظ می‌کنند. (فلاح، ۱۳۷۷: ۳۹) این موضوع را در نگرش دوره دوم شاعر به خوبی می‌توان مشاهده نمود هنگامی که او زندگی را بدون عشق بازیچه‌ای بیش نمی‌بیند.

ای عشق

اگر تو نبودی

کلاه بوقی بچه‌ها بود «روز» و «شب»

که زندگی سرمان می‌گذاشت. (همان: ۱۲۲)

زمستان سیاه برای او جلوه‌ای از زندگی بدون عشق است که با ورود آفتاب عشق، دوباره گرمی خود را بدست می‌آورد:

عشق

از زمستان‌های سیاهم گذشت

و هیزم آفتاب را گرد آورد. (همان: ۶۹۴)

او در تمام زمان‌ها مترصد است که از کاروان عشق باز نماند و به دیگران نیز یادآور می‌شود:

همواره گوش به زنگ باید بوده باشی

عشق

خانه به خانه به در می‌کوبد

دور می‌شود. (همان: ۵۶)

شاید بتوان عاشقانه‌های شمس لنگرودی را جزئی از بی‌نظیرترین اشعار عاشقانه معاصر به حساب آورد.

۳-۲-۳- بی‌کرانی عشق

«در دوره دوم هر چند شعر از درون‌مایه‌های اجتماعی خالی نیست اما در فرایند دگرگونی و دگردیسی از بیانیه‌های سیاسی و ایدئولوژی دست برمی‌دارد و از پوشال‌گذاری در کلام خودداری می‌کند و نگرش خود را در هاله‌ای از معانی و تکنیک‌های شعری مخفی می‌کند. اشعار او واکنش‌های حیرت‌آور و جاودانه عشق را رقم می‌زند. جسارت شمس در بیان دقایق عشق، جنبه دیگری از ذهنیت مدرن را در ذهن شاعر شکل می‌دهد و در نهایت مجموع همه این عوامل، اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی را در حاشیه می‌نشانند.» (شریفی، ۱۳۸۷: ۱۰۶)

شمس ناگواری‌های راه عشق، شکست‌ها و حوادث آن را مقدمه‌ای می‌داند برای رسیدن به هدف غایی که عشق بی‌کران است:

پروردگارا
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
انجمن علمی زبان ادبیات فارسی

سپاس می‌گزارم

کشتی‌هایم را شکستی

قطب‌نمایم را گم کردی

و کاشف سرگردان را

به قاره بی‌پایانش رساندی. (لنگرودی، ۱۳۹۰: ۶۳۷)

در شعر نو، تقید شاعران به این که فقط بعضی چیزها را به حریم شعر راه دهند، از میان رفت و شاعر مجال یافت که از هر چه در پیرامنش می‌بیند استفاده کند. (کاظمی، ۱۳۸۸: ۴۱۲). او اوج دوست داشتن را آن‌چنان زیبا و با زبان ساده بیان می‌کند که لاجرم بر دل می‌نشیند:

حکایت بارانی بی‌امان است

این گونه که من

دوستت می‌دارم. (همان: ۴۵۳)

در این دوره شاعر مفهومی از عشق می‌سازد که باور تصاویر تلخ دوره اول از ذهن خواننده دور می‌شود و گاه خواننده باور نمی‌کند که او همان شاعری است که عشق را با واژگانی چون رنجابه به تصویر می‌کشید. وسعت عشق در نظر شمس آن‌قدر زیاد است که پنهان شدنی نیست.

دوستت دارم

و پنهان کردن آسمان

پشت میله‌های قفس

آسان نیست. (همان: ۶۱۷)

و بالاخره نتیجهٔ عشق بی‌کران شعری می‌شود که سرّ جوشش درونش در آن آشکار است و زندگی‌اش را سرشار از سپیدی عشق می‌کند:

از آتش من جز دودی برنخاست

دودی که زغال نوشتن شعرهای من شد

اشعاری سپید، که از آسمان تو بر من بارید اشعاری سپید

و دره‌ها و کوره‌های اتاقم را پوشانید. (همان: ۶۵۲)

۳- نتیجه‌گیری:

با توجه به پژوهش انجام شده، در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت که سرآغاز سرایش شعر شمس با تحولات اجتماعی و سیاسی بزرگی همراه شد که این تحولات تأثیر شگرفی بر اندیشه و افکار او نهاد. شاعر در سال‌های پر مشغله‌ی انقلاب شاعر دفتر اول خود را می‌سراید. نابسامانی‌های اجتماعی روح و ذهن او را درگیر می‌کند و شاعر متعهد به اجتماع آینه‌ی تمام نمای جامعه‌ی آن روز می‌شود. او در این دوره نه تنها عشق را زیبا نمی‌بیند بلکه آن را مایهٔ آلودگی می‌خواند که انسان را در خود غرق می‌سازد و پاکی و صداقت او را خدشه‌دار می‌کند. او نه از رنج هجران می‌گوید و نه از درد عشق، بلکه با کلامی سرد و پر از درشتی عشق را مورد مذمت قرار می‌دهد اما به تقدس عاشق و معشوق اعتقاد دارد و معتقد است که شعر شاعر از یک اصل کلی تبعیت نمی‌کند به همین سبب است که او عشق را مذمت می‌کند ولی در همین حال عاشق و معشوق را می‌ستاید. اندیشه و افکار شمس لنگرودی پس از گذراندن تجربیات زندگی دستخوش تحوّل عمیق می‌شود. روحیه نارضایتی از او دور می‌شود. در این دوره شمس عاشق می‌شود و به طبع آن، زندگی را طوری دیگر می‌بیند. عشق، به شعر او لطافت و گرمی می‌بخشد و رنگ تغزل شعرش را دگرگون می‌کند. تمام درون‌مایه‌های شعری تحت تأثیر عشق قرار می‌گیرد و در نهایت اشعارش سرشار از نگرش مثبت می‌شود.

منابع و مأخذ: www.anjomanfarsi.ir

کتاب:

- روزبه، محمدرضا. (۱۳۸۱)، *ادبیات معاصر ایران*، تهران: نشر روزگار.
- زرقانی، مهدی. (۱۳۸۴)، *چشم انداز شعر معاصر ایران*، تهران: ثالث.
- شریفی، فیض‌الله. (۱۳۹۲)، *غریقی خاموش در کولاک زمستان*، تهران: ابتکار نو.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۹)، *سبک شناسی*، تهران: فردوس.
- کاظمی، آزاده. (۱۳۸۸)، *هیچ‌کس از فردایش با من سخن نگفت*، تهران: نگاه.
- ----- (۱۳۹۳)، *مجموعه اشعار*، تهران: نگاه.
- لنگرودی، شمس. (۱۳۹۰)، *مجموعه اشعار*، تهران: نگاه.
- مصاحبه در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۹۳ و ۵ اسفند ۱۳۹۳

مقاله:

- پورنامداریان، تقی و سیاوش جعفری. (۱۳۹۲)، «هرمنوتیک جدید و تعیین معیارهایی در تأویل شعر معاصر»، نشریه علمی - پژوهشی، ادبیات پارسی معاصر، ۴، ۳۹-۵.
- جوکار، منوچهر و فاطمه شهبازی. (۱۳۸۹)، «عشق متعالی در شعر معاصر فارسی»، نشریه تاریخ ادبیات، ۶۲ و ۶۳، ۴۲ - ۶۹
- دلبری، حسن و فریبا مهری، (۱۳۹۴)، «سطوح بلاغی خیال در تصویر شعر معاصر»، اصفهان: نشریه فنون ادبی، علمی - پژوهشی، (۷)، ۷۳-۸۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰)، شاعر شعرهای پرشکوه، نشریه بخارا، ۸۳، (۱۴)، ۲۴۴-۲۴۶.
- فلاح، مهرداد. (۱۳۷۷)، «جای دوربین‌ها عوض شده است، بررسی تحولات شعر در دهه ی اخیر»، کارنامه، دوره اول، شماره دوم، صص ۳۴-۴۱.



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

ژرف‌نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir